

دولت الهی، اسلام و مفهوم سیاسی جهان



نویسنده: رضا بهشتی معز

نشریه آزادی اندیشه، شماره ۳، دی ۹۵، صفحه ۲۶۶ تا ۲۷۶

این کتاب تازه‌ترین اثر «کریستیان ژامبه» 67 ساله است، شرق‌شناس اسلام پژوه، استاد مدرسه مطالعات عالی سوربن و شاگرد پیشین هانری کربن که پیش از این آثاری را در حوزه فلسفه اسلامی و اسلام شیعی منتشر کرده و امروز صاحب کرسی همین درس در همان مدرسه است. جوانی ژامبه به های پایانی دهه شصت در جنبش چپ مائوئیستی گره خورد و او را به یکی از چهره‌های فعال سال دانشجویی بدل کرد. آشنایی نزدیک با «لویی آلتوسر» و «میشل فوکو» که منبع الهام او از سویی در فلسفه بود، نقطه آغازی شد تا او را در Esotérique سیاست و از سوی دیگر کنجکاوی‌های رازورزانه حکمت عملی و آشنایی با هانری کربن به سوی مطالعات اسلامی کوچ داده و به دامان تاملات نظری و اشراقی اسلام شیعی بیافکند. او چنانکه خود هم گفته است با الهام از این چهره‌های نامدار می‌توانست اسلام، فلسفه و مسئله قدرت را در کنار هم بنشاند. بعدها در میان پست و بلند اندیشه اسلامی و سلسله حکمای مسلمان و شیعی، ملاصدرا در نقطه کانونی توجهات ژامبه قرار گرفت و او پس از تجربه‌های آموزشی مختلف با تصدی «کرسی فلسفه اسلامی مدرسه مطالعات عالی دین» دانشگاه «سوربن» به پژوهش و تدریس در سویه‌های متنوع جهان صدرایی همت کرد. تاملات قرآنی و تفسیری ملاصدرا تا اشارات کلامی و روایی او و نیز کاخ بلند حکمت متعالیه همه در تیررس درس و بحث ژامبه در مدرسه سوربن بوده چنانکه امروز او را در کنار محمدعلی امیرمعزی و پیر لوری به یکی از مراجع فلسفه

اسلامی و مباحث شیعی در پاریس بدل کرده است. ژامبه بر خلاف تلقی رایج و بدبینانه برخی پیشینیان همچون "ارنست رنان" که سرزمین اسلام را بویژه پس از ابن‌رشد برای نشوونمای فلسفه بایر و موات می‌دانند بر برجستگی و اهمیت "فلسفه اسلامی" یا "فلسفه عربی" تاکید و بر ملاصدرا فیلسوف عصر صفوی به عنوان نماینده درخشان این حوزه از معرفت بشری اصرار دارد و این ادامه همان راهی است که استاد او کربن رفته است.

کتاب تازه ژامبه با 470 صفحه به همت نشر "مرکز ملی تحقیقات علمی فرانسه" در ماه مارس 2016 به بازار آمد و در این مدت کوتاه مورد توجه محافل علمی قرار گرفته است. کتاب از یک پیش‌گفتار و سه فصل و ده بخش تشکیل شده و هر بخش شامل موضوعاتی است. پایان اثر برخوردار از کتابشناسی مفصل حکمت متعالیه، آثار ملاصدرا و مراجع و مآخذ فرانسوی مربوطه است که کار مطالعه را برای خواننده علاقمند غربی آسان می‌کند.

در پیش‌گفتار اثر او با بررسی تحولات عصر صفوی به معرفی ملاصدرا به عنوان سرحلقه حکمت متعالیه پرداخته و این فیلسوف درجه یک ایرانی را که هنوز در غرب ناشناخته مانده است به خواننده ناآشنای غربی معرفی می‌کند. آرایه یک تصویر شماتیک و معرفی اجمالی از حکمای هم عصر ملاصدرا یعنی میرداماد، شیخ بهایی و دیگران و منازعات کلامی/ اصولی و اخباری، خواننده را در پیش‌گفتار با شکل‌گیری حکمت سیاسی شیعی، متأثر از اشراق افلاطونی، سهروردی و نفوذ علمای جبل‌عاملی در آن آشنا می‌کند. تاثیر متقابل دو جریان فقهای امامیه عصر صفوی با حکمای آن دوره بر تکوین اندیشه سیاسی پیش‌گفته و تکوین گفتمان قدرت چندان است که ژامبه نقش و اثر فلسفی میرداماد را با نقش حقوقی و فقهی محقق کرکی یکی می‌داند.

ژامبه در این اثر تلاش می‌کند ارتباط و نسبت مثلث شیعی: باطنی‌گری عصر صفویه، حکمت عقلی و اشراقی فلاسفه وقت و نیز فقه و حقوق زعمای شریعت را به ما نشان داده و با برجسته ساختن نقش و فکر ملاصدرا در این مثلث، تصویر تازه‌ای از مفهوم فلسفی/عرفانی حاکمیت در اسلام را برپایه آرای او پیش‌روی خواننده اهل فن غربی بگذارد.

گفتمان نوبنیاد کرکی که با ترکیب دو محور اجتهاد و تقلید در پی پیوند فهم عامه با استنباط علمای شریعت یا همان فقهای عصر صفوی است چارچوبی روزآمد برای دکترین الهیات سیاسی عصر فراهم می‌کند تا عقل حقوقی/فقهی را به‌عنوان نسخه عملی امامیه خردگرا معرفی کند و اقتضائات دولت عصر را پاسخگو باشد. روایت غیبت امام در فهم شیعه امامیه - نسخه کرکی (نیز شیخ بهایی) - نه تنها مانع نیست بلکه لازمه پویایی و روزآمدی دولت سیاسی است و مجال عرض‌اندام به متخصصان فقه امامیه خواهد داد تا بر اساس نیازهای روز در تحکیم و تشیید مبانی دولت سیاسی وقت ورود کنند. مسئله تقلید نیز از آحاد دولت صفوی شهروندانی وفادار خواهد ساخت تا به ابداعات و ابتکارات نظری فقها جان داده و جامعه علمی بیوشانند. علمای شیعه در هیئت سیاسی سلطنت صفوی به عنوان تنها مفسران اقتدار امامت شیعی قد برافراشته و با آرایه تفاسیر متنوع از شریعت برپایه اجتهاد، امکان بقای سلطنت را فراهم می‌آورند.

این اقتدار پدیدآمده از فقه سیاسی در آمیزش با فلسفه اسلامی سر برآورده به‌دست میرداماد و حکمای

هم‌عصر او به ایجاد "مکتب اصفهان" انجامیده و به ملاصدرا که با استاد خود میرداماد رابطه‌ای تنگاتنگ دارد اجازه می‌دهد تا به تعبیر ژامبه به نوزایی علوم فلسفی دست یازد. این نوزایی هرچند که به دلیل مزاحمت‌هایی در تمام اشکال خود نمی‌تواند کامیاب تلقی شود این فرصت و امکان را به فلسفه اسلامی می‌دهد تا با رشد و توسعه وجوه عقلی، با گذشته خود که "دوران گسست" است خداحافظی کرده و همزمان با شکوفایی فلسفه اسپینوزا و دکارت در این سوی عالم، بال و پر باز کند. ژامبه میرداماد را یک نوافلاطونی دلبسته مکتب اشراق معرفی می‌کند، فیلسوفی مؤسس، دشوار و نخبه‌گرا که از نگاه او در تأسیس حکمتی برپایه اعتقادات شیعی و مفید به حال دستگاه سیاست صفوی نقشی مهم و اساسی ایفا کرد. نسبت او با خاندان محقق کرکی فقیه شیعه در تدوین سمت‌وسوی حکمت شیعی او موثر بود و شاید با همین عطف توجه است که مؤلف تاثیر فلسفی میرداماد را با نفوذ فقهی کرکی در حکومت صفوی هم‌سنگ می‌گیرد. ردپای همین نسبت و تاثیر را ژامبه در تدوین فلسفه صدرایی و در متن کتاب پی گرفته است جایی که از دستگاه متافیزیکی میرداماد به عنوان نظام کامل و همگن فلسفی در الهیات شیعه امامیه یاد می‌کند که هم مشروعیت عقل فلسفی را تضمین و هم اقتدار انسان کامل موعود را تبیین کرده و او را پس از ارسطو و فارابی شایسته عنوان "معلم ثالث" ساخته است.

همین نقطه عطف میرداماد است که ژامبه را به طرح نظام سلسله مراتبی و افلاطونی او از موجودات کشانیده و از آن به عنوان دولت خداوند در اداره همه ممکنات عالم و بر اساس علم، قدرت و اراده باری یاد می‌کند.

و همین دکترین "قدرت" و "اراده" باری است که الهیات پیشین اشراقی/ نوافلاطونی را به فلسفه پسین ارسطو/ صدرایی پیوند می‌زند و ژامبه را به عنوان شارح آثار ملاصدرا برای تحریر محل نزاع به دعوی معروف اصولی / اخباری می‌کشاند که ریشه در همان دوره صفوی دارد.

نزاع پیش‌گفته همان اندازه که کلامی است، سیاسی است یعنی در کوشش الهیاتی / فقهی کرکی به برجسته‌سازی "فقیه حی" به عنوان جانشین مبسوط‌الید امام غایب می‌انجامد و می‌تواند به اقتضای نیاز زمانه میان حضور و غیبت، زمان و تاریخ، و ضرورت و جاودانگی پل بزند تا هنجارهای حقوقی را در خدمت اطاعت مدنی از عقل برتر یا همان "فقیه اعلی" تفسیر روزآمد کند.

میرداماد به عنوان استاد صدرای جوان بال دیگر کرکی است بدین معنا که فقیه اعلی نماینده شریعت عامه است و فیلسوف نماینده شریعت خواص. فیلسوف، شارح عقلی و هوادار آزادی اجتهاد فقیه اعلی و تفسیر روزآمد اقتدارمحور اوست و با بازسازی رتوریک منطق سینوی یا اشراق سهروردی - هرچند بیگانه با ایمان عوام - در پی پیوند فلسفه با الهیات بالمعنی الاخص است. الهیات نقطه پیوند این دو است و راه را برای عزیمت شاگردان میرداماد می‌گشاید تا با تکیه بر "اجتهاد" یا همان کوشش عقلی، جدال نظری بر سر "اقتدار" یا "قدرت مشروع" که اینک در سایه حکومتی مدعی نیابت "عقل غایب اعلی" بال و پر می‌گسترده، را توسعه مفهومی داده و با استفاده از ابزار موجه "تقلید" قدرت فقیهان را تفسیر و تحکیم کند. هرچندکه به باور ژامبه این گزاره تناقض‌ناما دست فیلسوف مشروعیت یافته از اقتدار امامت در دفاع از حوزه عقل که با آزادی هم‌عنان است را ببندد. این تناقض البته با جایگاه محتشم میرداماد در دربار صفوی توجیه می‌شود جایی که او ولایت سیاسی/دینی سلطان صفوی را ذیل ولایت مطلقه الهی می‌بیند که در اعمال سیاست اعلی، نظمی فرازین در ایجاد خیر برتر خلقت آفریده است و لابد آن خیر

برتر در سلطان امروز تجلی کرده است.

در گزاره بالا و برای تئوریزه کردن دگم‌های دینی شریعت‌مداران، فیلسوف خود را با عامه مردم درگیر نمی‌کند که وظیفه او تفسیر عقلانی اقتدار حاکم در متن الهیات است تا تشویش عوام از ظلمات دوره غیبت را به روشنایی امید ناشی از حاکمیت سلطان مشروع بدل کند.

اقتدار سلطانی در این میان بسیار مهم است، سلطان باید بتواند به‌عنوان مظهر عقل اعلی و خرد امامت، چنان سطوتی از خویش نشان دهد که هم اطاعت بی‌چندوچون مردمان را سبب شده و هم امید و رحمت بیافریند تا مقوله الهی “ولایت” در هیئت او به آراستگی تمام ظاهر شود. کار فیلسوف فراهم آوردن همین متافیزیک قدرت است، چینش هارمونی خلقت و نظم مستقر الهی، با عناصری از ثبات، حیات درخشنده الوهی، جاودانگی و دوام عقلانی زمان اقتدار در وجود سلطان، عناصری که بازتاب ولایت الهی است.

میناکاری ژامبه در شرح فیلسوف مورد نظر ما را به یاد خردمند آرمانشهر افلاطونی می‌اندازد که چنانکه میدانیم به سبب شوایب قدرت زمینی کمتر امکان وقوع دارد، با این همه او میرداماد را با همان تصویر مورد علاقه در اثر شکوهمند خویش قاب می‌گیرد که: میرداماد یا همان استاد مراد او ملاصدرا با وجود اینکه از رجال دربار سلطنتی است اما به سائقه نسبت او با معارف باطنی، پیراسته از وسوسه‌های معمول قدرت سیاسی است!

ملاصدرا پرورده چنین فضا و آموخته چنین استادی است هرچند کمتر از استاد پوشیده، رازورز، محتاط و برخوردار از اشرافیت نخبگی است. در دوره او نزاع اخباری‌ها با اصولیون به اندازه‌ای از بلوغ و پختگی رسیده است که ملاصدرا را برای دفاع از آزادی اجتهاد عقلانی یکسر به دامان اصولیون بیندازد و شاید همین نکته است که برای او زحماتی از سوی شریعت‌مداران نص‌باور و متن‌محور فراهم می‌سازد. گرچه به نظر ژامبه او با داشتن دلبستگی‌های معنوی در پی نزاع با اخباریون هم نیست و به تعبیری کمی عجیب، حتی می‌توان اخباریگری و هرمنوتیک را در او با هم جمع کرد!

از نظر ژامبه ملاصدرا همچون یک اخباری محافظه‌کار و همچون یک عارف صوفی نوآور و گشوده است با این همه ممشا و مشرب او جای مصالحه‌ای برای مخالفان نمی‌گذارد و از صوفیان غالی صفوی و مرید سیاست دینی دربار گرفته تا فقهایی که در پی استیلای هژمونی طبقاتی در آن دوره بوده‌اند، همه را علیه خود بر می‌انگیزد.

ملاصدرا فیلسوف ستوده ژامبه است. دانش، منش و خلق و خوی او این شارح فرانسوی را به وجد می‌آورد چندانکه در این اثر فیلسوف ایرانی ما را با لایب‌نیتس حکیم مقایسه کرده است، فیلسوفی که هم قدرت اقناع مخاطب دارد و هم توان شنیدن. ملاصدرا از حیث نفوذ آثار به‌ویژه اثر اصلی‌اش “الحکمه (La sagesse suréminente dans les quatre voyages de l'Intellect)” “المتعالیه فی الاسفار الاربعه العقلیه از نگاه ژامبه با دو حکیم مؤسس ایرانی و پیشین خود “ابن سینا” و “غزالی” برابری (l'Intellect) می‌کند و نمی‌توان در ارزیابی وزن فیلسوف آن‌ها را از هم تفکیک کرد.

ژامبه در بررسی آثار صدرا در این کتاب بر همان سیاق پیشین رفته و مجموعه آثار او را از عرفانی تا

تفسیری و فلسفی در خدمت شرح "حاکمیت الهی در منظومه خلقت" گرفته است. او تاکید می‌کند که در جهان اسلام نمی‌توان فلسفه را از معارف دینی تفکیک کرد و جدا دانست و به مخاطب فرانسوی توجه می‌دهد که مورخان جهان اسلام از دیرباز فلاسفه و عرفا را در برابر متشرعان و فقیهان حاکم قرار داده‌اند و این مسئله پس از انقلاب اسلامی 1979 و پدید آمدن آثار پژوهش‌گران جدید تشدید هم شده است که مؤلف خشنود نیست.

او با توصیف آثار ملاصدرا به یک قالی پرنقش که نمی‌توان تاروپود آن را از هم گسست و پیشینه رنگ و نقش و بافتار آن را نادیده گرفت بر معرفی هیئت جامع این آثار در کتاب خود تاکید می‌کند. ژامبه مدارای شیعه امامیه را در ترویج فلسفه ستایش کرده و معتقد است پس از توقف این دانش عقلی در سرزمین‌های اسلامی اهل سنت، این شیعیان بودند که فرصت و امکان رشد علوم عقلی در دنیای اسلام را فراهم آوردند.

هدف ژامبه چنانکه خود در مقدمه آورده است معرفی بخشی از معارف اسلامی به عنوان "حاکمیت الهی" و محوریت آثار ملاصدراست که با وجود تلمذ در محضر دو روحانی بلندپایه عصر صفوی یعنی میرداماد و شیخ بهایی، هرگز به تعبیر او "حاکمیت الهی" را با "الهیات قدرت سیاسی" درهم نیامیخت.

ملاصدرای ژامبه، انسان دانشمند را مقتدر به اقتدار معارف دینی می‌داند اما این اقتدار را برخوردار از وجهی ربانی یا همان "عرفان" تعریف می‌کند و درحالیکه از اقتدار فانی (مقید به زمان) دانشمند سخن نمی‌گوید زیر نفوذ آموزه‌های شیعی، بر نگاه معادشناختی، اقتدار معنوی و ربانی و آمادگی او برای حیات واپسین، تاکید می‌نهد.

به گمان مؤلف، ملاصدرا حتی در آثار سیاسی خود (به تعبیر او) جز از نبوت و امامت سخنی نمی‌گوید، امامی که اقتدار دنیوی و معنوی هر دو را دارد. این عالم عارف است که مفسر میراث امام است و پرده از مقاصد الهی او بر می‌دارد.

ژامبه روش خود را در تألیف این اثر فلسفی دانسته و می‌خواسته گونه‌های مختلف حاکمیت الهی در آثار ملاصدرا را برجسته کند تا راه برای شرح الهیات فلسفی این فیلسوف گشوده شده و سپس مباحث جوهر و ذات، صفات و افعال باری بحث شود. نیز تفسیر صدرایی بر متون اصلی اسلام چون قرآن و پاره‌ای احادیث و شاکله کلی اقتدار و اشکال الهی/ انسانی آن از ذات باری تا پیامبر و امام مورد عنایت شارح فرانسوی قرار گرفته است.

در بخش اول از فصل اول، ژامبه مفهوم دولت الهی را که به نظرم شایسته است به "حاکمیت الله" ترجمه شود، از منظر هستی‌شناختی، جهان‌شمول، عبادی، انسان‌انگاران، تاریخی، فرشته‌شناسانه، خدانمود، باطنی و رازورزانه، افلاطونی و الهی/سیاسی مورد بررسی و پژوهش قرار داده است. مؤلف مسئله حاکمیت الهی و شیوه اعمال آن در جهان فرودین را در این بخش با تکیه اغلی بر آثار میرداماد (به‌ویژه قبسات)، همه آثار ملاصدرا (به‌ویژه آثار تفسیری و روایی) و آثار شارحان مدرن قدرت و حاکمیت چون کارل اشمیت با ارجاعات مکرر و با حوصله و دقت مورد مطالعه قرار داده است.

جای یک فهرست اعلام و رجال در پایان کتاب خالی است و اهمیت این نکته از آن روست که مؤلف در

بخش مهمی از کتاب به شرح اصول کافی ملاصدرا ارجاعاتی می‌دهد که بررسی اعلام و رجال احادیث مورد استفاده و ارزیابی داوری و میزان استفاده او از شروح نگاشته بر کتاب کلینی از جمله تعلیقه استادش میرداماد، برای خواننده مطلع مهم است به‌ویژه آنکه از میان حدود پنجاه رساله صدرالمتألهین، شرح اصول کافی او در کنار تفسیر و اسفار، سه کار برجسته این فیلسوف به شمار می‌رود.

با توجه به اینکه ملاصدرا شهرت و دقت یک رجالی خبیر را نداشته به نظر می‌رسد که به‌ویژه در “کتاب العقل” اصول کافی توجهی سندشناسانه نشان نداده و همین‌که روایتی با موازین متعارف عقلی توجیه شود برای او کافی است. شاید هم همین نکته بهانه‌ای به دست برخی فقها و حدیث‌شناسان شیعه قرون اخیر داده (همچون میرزا حسین نوری صاحب مستدرک) تا این اثر ملاصدرا را نه شرحی فنی که آمیخته به ذوق عرفانی و فلسفی ارزیابی کنند، اشکالی که از سوی خردگرایان میراث شیعی امتیاز محسوب می‌شود! *

یک نکته قابل توجه دیگر آنست که مسئله سیاست و اعمال حاکمیت در اسلام هرچند که در اصل ریشه کلامی اعتقادی داشته ولی بیشترین نمود و حضور را در آثار فقهی فریقین می‌توان جست. به عبارتی تا آنجاکه مسئله سیاست به مفهوم نظری ولایت در جهان خلقت ختم می‌شود می‌توان آن را به حوزه کلام و اعتقادات منحصر کرد اما همین که مراد از ولایت عرصه عمل و اعمال حاکمیت بر مردم است باید دیدپای آن را در آثار فقهی جست.

ژامبه لابد به سیاق جایگاه و اشتغال ذهنی ملاصدرا و در میان رسایل هشت گانه اصول کافی به ابواب عقلی/اعتقادی آن (چون عقل و جهل یا کتاب الحجّه) بیشتر استناد کرده و بیش از آنکه اعمال حاکمیت را حتی در سیاسی‌ترین وجوه آن به منابع روایی فقهی ارجاع دهد به منابع اعتقادی و کلامی متوسل شده است.

اما نکته جالب اینجاست که الهیات سیاسی یکی از وجوه کلام و اعتقادات است که به علت درگیری با بخش انضمامی وجود، دیالکتیک محسوس و زیسته عقلانی تولید می‌کند و ژامبه این ویژگی را با خاصیت شهودی و عرفانی رویکرد ملاصدرا پیوند زده تا نشان دهد که اعمال حاکمیت الهی در زمین بدون توجه به ویژگی شهودی یا ولایت امام میسر نیست. این ولایت در آثار ملاصدرا البته به خوانش فقهی معروف یعنی ولایت فقیه ختم نمی‌شود و در نهایت نسخه‌ای افلاطونی به دست خواهد داد. او در این بخش‌ها از آثار کربن، محمدعلی امیرمعزی، ویلفرد مادلونگ و گی مونو به کمال بهره جسته و با میناگری‌های لفظی تلاش کرده تا قرینه‌سازی‌هایی در واژگان دو عالم غیب و شهادت (نامحسوس و محسوس) همچون “کرسی”، “عرش” و “ظاهر و باطن” صورت داده و خواننده را به مراد و مقصود ملاصدرا نزدیک سازد.

مؤلف تعاریف مصطلح حاکمیت، حکومت، قدرت و فعل معطوف به آن، امر، حکم، علم، اراده و ... را هم از ادبیاتی تطبیقی و استفاده از ترمینولوژی صدرایی و فلسفی در حوزه الهیات بهره گرفته و در بخش صفات و اسماء الهی کتاب یک نوع الهیات سیاسی جذاب را با استناد به شرح کافی (کتاب توحید و کتاب الحجّه)، مفاتیح الغیب آخوند و نیز ادبیات صوفیانه دیگر از جمله فصوص ابن عربی، در قسمت دوم یا “تفاسیر” پیش روی خواننده گشوده است.

موضوع قسمت سوم کتاب "خدای انسانی" است که ژامبه در بخش‌های آن از "گوهر نبوت"، "سیطره نبوت"، "وجه معادشناختی امامت" و نیز "دین خواص و دین عوام" سخن گفته و مبانی بحث را عمدتاً بر سه اثر "المبدا والمعاد"، "شواهد الربوبیه" و "مفاتیح الغیب" مبتنی کرده است که به اعتقاد نگارنده این قسمت نسبت بیشتری با فلسفه سیاسی داشته و مؤلف از ابزار مفهومی کارآتری در آثار فیلسوف بهره گرفته است که ربطی مستقیم با حوزه قدرت و سیاست ندارد.

ژامبه معتقد است هر اندازه که این آثار از ردپای قدرت دنیوی خالی است به همان اندازه انباشته از مفهوم سیاست دینی و الهی به عنوان قدرت مشروع است، نظمی که با ارسال رسولان و اقتدار نبی و امام به عنوان واسطه‌های خدا و خلق، غایتی بهروز و سعادت‌مند در آن سوی حیات خاکی برای موجودات فراهم دیده است.

حیات معنوی آدمیان، غایت رسالت رسولان و امام در این جهان است و بزرگترین تهدید برای آشفتن این سیاست ملکوتی و حاکمیت معنوی، رذایل اخلاقی است. ژامبه از مفاهیم سلوکی نفس، مجاهده و امکانات عرفان و رازورزی به عنوان ابزار کار رسولان و امامان برای تربیت جان و نفس آدمیان یاد می‌کند و با ارجاع به شیوه افلاطونی و تاسوعات فلوطینی سیاست مبارزه با رذایل اخلاقی را برای رسیدن به سعادت الهی و آرامش معنوی تشریح می‌کند، ضمن آنکه از انتقاد ملاصدرا به شیوه ضدعقلی صوفیان هم غفلت نمی‌کند.

اینکه فرهیختگی جان و نفس چگونه می‌تواند به کنش عقلانی و الهی جهان بیرون بیانجامد را باید در سیره پیامبر یا امام دید که چگونه موجودی که در درون خویش به کمال عقلی و معنوی رسیده است در جهان بیرون می‌تواند نمونه انسان کامل یا جامع عقل نظری و عملی باشد.

ژامبه در شرح مقصود ملاصدرا از قیاس مشهور طبابت با سیاست یاد می‌کند که برآن اساس سیاست معنوی یا معنویت سیاسی همان طبابتی است که پیامبر یا امام برای بهبود جان و اداره نفوس آدمیان پیشه می‌کند با این تفاوت که شیوه طبابت نبی که با قدرت معنوی پیامبر و بر اساس وحی صورت می‌گیرد مبتنی بر انذار و ترس است. ترس مبتنی بر وحی همان قدرتی است که نظم قضایی در یک نظام سیاسی داراست. مومنانی که در برابر دعوت الهی خشیت نمی‌ورزند و با حقیقت جدل کرده و با سعادت خویش قمار می‌کنند از سوی پیامبر نسبت به فرجام کار بیم داده شده و با قدرت وحی ترسانده می‌شوند.

ژامبه بحثی را هم در باب جایگاه امامت و نسبت آن با نبوت (که باید در صدر نبوت باشد یا در ذیل آن) در شرح آرای ملاصدرا باز کرده ولی پاسخ‌های او به این مشکل را پارادوکسال خوانده است، تناقضی که رمز آن را در تعریف مفهوم "ولایت" یا دوستی خداوند باید جست و خود آخوند (ملاصدرا) در تبیین این مشکل راهنمایی‌های مفهومی (به عنوان مثال مناقشه در مفهوم الهی "قیوم") هم کرده است.

در بخش "سیطره نبوت" ژامبه به تشریح شیوه‌های اجرایی اعمال ولایت مورد نظر ملاصدرا پرداخته است و در جایی از هم‌خوانی دیدگاه او با نظریه "حقوق طبیعی" یاد می‌کند که طبیعت انسانی بدون پذیرش آموزه‌های وحیانی، وجود یک قانونگذار را ناگزیر می‌سازد. آدمیان نیاز به قوانین آمره‌ای دارند تا بتوانند روابط اجتماعی، روابط زناشویی و فردی و اصول عدالت و جزای خاطیان را میان خود برقرار کنند. حقوق عمومی، حقوق خصوصی و حقوق جزا ریشه‌های خود را در طبیعت انسانی دارند و کار

هیچ جامعه‌ای بی‌قانون سامان نمی‌گیرد.

بحث تکراری و قدیمی است و ملاصدرا هم جز آنکه در این باب با فارابی و خواجه نصیر همراهی کند سخن تازه‌ای ندارد، بحث او هم بر سر تاسیس دولت آرمانی نیست بلکه بحث بر سر مشروعیت بخشی به اقتدار عقلانی فرستادگان خدا و جانشینان اوست (از امام علی نام می‌برد). راه‌حل پیشنهادی برای گذار از حقوق طبیعی به حقوق الهی به جهت فروکاستن عقل، به ظاهر و برای ما که تجربه‌های تلخ داشته‌ایم، خطرناک می‌رسد:

بر این اساس استقرار نظم فرودین در خاک کافی نیست بلکه باید راهی برای اتصال جان شهروند با نظم الهی فرازین جست و قانونگذار باید بتواند ارزش‌های جامعه را بر اساس ارزش‌های دینی (بخوانید (شریعت) تعریف کند که متضمن خیر برین است. (رک به المبدأ و المعاد

آنچه از عنوان کتاب و در نگاه اول به ذهن تبادر می‌کند را باید در قسمت سوم جست و ژامبه جان کلام را برای افاده فلسفه‌ای سیاسی از زبان ملاصدرا در آنجا آورده است. قسمت‌های یک و دو کتاب از نگاه من مقدمه چینی مفصل مفهومی و نظری برای رسیدن به قسمت سوم است. کتاب از بخش نتیجه و تحلیل نهایی مؤلف هم خالی است.

رک به مقاله “ده نکته در باره شرح اصول کافی ملاصدرا” از رضا استادی در علوم حدیث پاییز - * 1378 شماره 13 که شرح اصول کافی ملاصدرا را هشتمین شرح بر این اثر ثقه الاسلام کلینی می‌داند و در آنجا آورده است که ملاصدرا از هیچ یک از شروح پیش از خود در نگارش این اثر بهره نبرده و حتی اثری از توجه او به تعلیقه استادش میرداماد بر اثر کلینی هم نیست.

دکتر رضا بهشتی معز عضو انجمن فلسفه فرانسه است **